

انگار

آدرس دفتر جریده : جاہ * میوند ابارت مانع

نمبر تیلفون _____ ادرس تیلگرافی : انگار

تاسیس ۹ حوت ۱۳۲۹

هر روز یکشنبه و چهارشنبه به پشتون فارسی نشر میشود

چهارشنبه ۹ حوت ۱۳۲۹

سال اول

شماره * اول

پلام خدای بزرگ

میرام این نامه

هتم بدرقه * راه کنای طائر قدس
که نراز است ره * مقصد و منو مقدم

معاون هر فرد یا موسسه و جماعتی است که به ملت
عقب مانده * افغان صاحب دقانه خدمت میکنند و همیشه آنها
را پشتیبانی خواهد کرد * ولی با لکس دشمن و رسواکننده
اشخاص یا موسسه و جماعتی است که بضرر ملت بکوشند
و مفاد ملت را قربان مفاد شخصی کرده و یا خود را با ناز و
دیگران را غلام تصور کند .

بعبارت دیگر این نامه زبان * دست و قوت خلام صادق
ملت بوده با خائنین و ظالمین سخت جامله خواهد کرد .
خدای صاحب دق را توصیف و تائید و بطلت معرفی خواهد
نمود و دشمنان * مرتجعین و خون آشامان را ملت رارسوای
خود و بیگانه خواهد کرد . این نامه بتمام قوت خود در
وحدت ملی ملت افغان بدون امتیاز تواد * قوم * قبیله
خانواده و زبان خواهد کوشید .

و هم این نامه با دروغ * تعلق * چاپلوسی * ظلم *
خیانت * رشوت * رسوم بد و مزخرفات داخل مجادله
خواهد شد و با لاخره از هر آنچه برفع ملت باشد طرفداری
کند و آنچه بضرر ملت باشد سخت نکوهش و تنقید خواهد
کرد .

اینگ با میرام متذکره بنشر این نامه * کوچک "انگار" یعنی
"خوریج آتش" اقدام میکنیم و از خطی بزرگ در راه *
خدمت بملت توفیق میطلبیم و هم از نویسندگان حساس *
فارسی و پشتوتوفا داریم که درین خدمت مقدس با این نامه *
ملی کمک نمایند و من اله التوفیق . فیض محمد انگار

خود را بختیار و مسعود میدانم که برای اولین مرتبه از
قانون مطبوعات استفاده کرده با نیت پاک و دل پر آرزو بنشر این
نامه * کوچک ملی میپردازم .

گرچه این نامه نسبت به آرزوهای میلی خلی کوچکونا چیز
است ولی با اینهم مرام بزرگ و مقدسی دارن و آن عبارت
است از : خدمت ملت افغان

ما ازین حقیقت چشم پوشیده نمیتوانیم که ملت ما نسبت به
تمام ملل عالم بطور سال عقب مانده و اکنون بکوچکترین
خدمت کوچکترین افراد احتیاج شدید دارد چون بنده نیز
یکی از افراد با آرزوی این ملت هستم میخواهم به توبه * خود
که در خور توان من باشد باین ملت بیچاره بکنم .

بعقیده * من درد مهمی که داریم همانا این است که
درد خود را نمیدانیم و این وظیفه * چیز نویسان و نا نایان
ان است که در تنویر اندگان عامه بکوشند علل و
بیا بیکه باعث عقب ماندن این ملت مظلوم گردیده روشن
سازند و هم راه حلی برای رفع آن علل بسنجند و عوام
را رهنگانی کنند .

مرام این نامه نیز بنی بهمین اساس است تا به کمک
نویسندگان حساس و جوانان بیدار ملکت بتواند خدمت
کوچک در راه تنویر اندگان عامه کرده باشد .

البته خدمت بملت افغان منحصر باین نامه * کوچک نیست
شاید اشخاصی هم باشند و یا پیدا شوند که عملاً در راه
خدمت بملت داخل میدان گردند * پس این نامه مؤید و

آرزوهای مردم

شاغلی نورمحمد تره کی

چه میخواهیم؟

اگر طوریکه لازم است مادرد و آلام اجتماعی خود را اظهار کرده نتوانیم و آنرا بقسم دلخواهی مجسم ساخته نتوانیم گناه ما نیست زیرا ما تا حال چنین موقع اظهار درد های خود نیافته بودیم تا در اظهار آن کدام تجربه را می اندوختیم - بعبارت دیگر مانند گنگ بودیم یا گنگ ساخته شده بودیم و اکنون میگویند برای گویا شدن موقع داده شده - خوب - گویا شدیم اجازه اظهار درد هم داده شد مگر متاسفانه احباب و روحیات ما در تحت فشار باصلاح افغانی (گنگه روژه) چنان از بین رفته است که یارای گفتن آن نیز نمانده و به کدام جای بیکر اجتماعی خویش اشاره کنیم که اینجا درد است ؟ همه درد - درد است . بهر صورت از بحث در اطراف علل گنگی خویش صرف نظر کرده مستقیماً بموضوع مهم چه میخواهیم میپردازیم . چون تکنیک اظهار کردن درد را نمیدانیم لذا واضح میگوئیم که ما در وهله اول غذا و لوان خشک باشد میخواهیم - لباس اگرچه درجه سوم باشد میخواهیم - ما معارف زنده جدی و ملی به بیمانه وسیع میخواهیم - ما کار میخواهیم ما برای هر کس در خدمات اجتماعی موقع مساوی خواهیم ما احزاب مشروع برای ترمیمه سیاسی خود میخواهیم ما سرکها - پلها و عمران مملکت میخواهیم - ما امحای خائنین ملی و اجتماعی را میخواهیم - ما امتیازات قومی و قبیله وی را میخواهیم - ما میخواهیم از حال فلاکت بار افراد کنج و کنار مملکت که تا حال پوست هدی حیوانات زیب تن شان است آگاه شویم ما میخواهیم رشوت خواران و استفاده جویان در راس امور اجتماعی نباشند - ما میخواهیم يك وحدت ملی برای هدف ملی

یکی از علل بد بختی ما

شاغلی بینوا

تشتت افکار

حقیقتاً باین تشتت افکار نمیتوان

کاری را از پیش برد

بفکر بنده یکی از بزرگترین علل بد بختی اجتماعی تشتت افکار در بین افراد ملت است خصوصاً ملتی که سالها بخواب غفلت بوده و هیچ مفز بیداری را نیافته باشد تا او را از عالم روء یا بعالم بیداری حقیقی رهنمونی کند - اگر افراد این ملت دقتاً چشم را باز کرده بخواهد بر همه روء یابی موهومی که مفز او را فرا گرفته غالب آید آیا مشابه زندانیانی نیستند که در يك زندان تاریک زندانی شده و در امر تاریکی مد هس زندان و ندانستن راه نجات بیحس افتیده باشند و پس از سالهای دراز دقتاً از کدام روزنه کوچک روشنی خوشید را ببینند و همه بفرض نجات بجهند - اگر این زندانیان بد بخت و مظلوم با هم بیک فکر و يك راه نروند و بمعرض تشتت افکار مبتلا شوند که هر زندانی بصورت انفرادی برای نجات دست و پا بزنند و یکی عقب دیگری نرود یقین است که از ان روشنی کوچک هم جزئی ترین استفاده کرده نمی توانند و شاید تا ابد در همان تاریکی زندانی - خواهند ماند . پس اگر ما حقیقتاً میخواهیم ملت بیچاره خود را از زندان فلاکت و بد بختی نجات دهیم لازم است که او لا با تشتت افکار مجادله کنیم و درین مجادله اگر دولت است یا ملت - منورین هستند یا ماورین تا وقتی که میآب شده نمیتوانند تا جمعیتها و احزاب سیاسی مشروع که رژیم شاهی مشروطه و دیموکراسی اجازه بدد برچید نیابند .

زرا بشقیده من باین تشتت افکار و کوششهای انفرادی

ادبیات

شاغلی الفت

ما خه لیدی دی ؟

اور بل بی مایه خوب کی پریشان لیدی دی
 ستا بخت خومی رقیبه دغه شان لیدی دی
 د گلوهاره غاره محبوبا شوه را حضوره
 بلبله دا وطن می گلستان لیدی دی
 زاغان به بکی نه وی بلبلان به بکی اوسی
 با غونه به سمور وی ماباغیان لیدی دی
 دا توره شبه به خدای کاندی به مونزیانندی سبا
 همین مخ می چه سباغوندی روشن لیدی دی
 تعبیر شی کوی ماچه به ظالم به شی چیه
 چه کاکل می خوب کی دجانان لیدی دی
 مهاره دی به پوزه شی د سرو زروخا ونده
 به سرو شوندو د پاسه می بیروزان لیدی دی
 زه پتی سترگی نه یه بهر شه اوس پوهیزم
 به خلاص سترگو بانندی ماجهان لیدی دی
 له دلمدی که خلاص کرم به نفس کی دی ایسارکم
 صیاده ما خوشو رنگه زندان لیدی دی
 عمل چه وی آزاد او انتقاد به کی بندی وی
 ماهلته د ظلمونو سخت طوفان لیدی دی
 که هر یورانده و زنی خیال او فکومه وز نه
 وطن ته می به دی کی لوی تاوان لیدی دی

شاغلی قاریزاده

نسل جوان

جسم از پیروی که ماما کی بخواب غفلتیم
 گفت تا نسل جوان مملکت بیدار نیست
 گفتش گر خواب غفلت دیوشد تعبیر چیست ؟
 گفت تعبیرش بجز موگ فلاکت بار نیست
 گفتش نسل جوان باید کرا پنداشت ؟ گفت
 آنکه چشم بینش را پرده پندار نیست
 گفتش بر نقش پای کاروان کی میروسیم ؟
 گفت تا از خواب چشم خفته ات بیزار نیست
 گفتش دور از تری چند باید زیستن ؟
 گفت تا پای گران سنگ شود رفقا نیست
 گفتش این راه تا هموار دارد خار ؟ گفت
 راه هموار است گر فکر تو نا هموار نیست
 گفتش نقدا بیاید با چه سودا کرد ؟ گفت
 بهتر از « کار » اندرین باز او بیدار نیست
 گفتش گر کار تجدد مشلتت در چیست ؟ گفت
 کار بسیار است اما ننگه بر بیگار نیست
 گفتش زین رنگ و بو مارا چه در کار است ؟ گفت
 (آنچه ما در کار داریم اکثرش در کار نیست)
 گفتش باشد که میناد و بان گردد بیگام ؟
 گفت شاید - لیک در میخانه کس هوشیار نیست

بقیه تشیت افکار

که موجود است نمیتوان کاری را بفتح ملت از پیش برده
 اگر آرزو داریم که ما در مقابل دشمنان خارجی یک قوه
 بزرگ ملی داشته باشیم هیچ چاره نیست جز اینکه
 بجمیتها و احزاب مشروع اجازه داده شود تا بفرض -
 سعادت افغانستان با هم گرد آیند و برای همین غرض
 از قوتهای کوچک انفرادی قوتهای بزرگتری ساخته
 شوند - تا بتوانیم برای خیر و سعادت ملت افغان
 از تشیت افکار جلو گیری نو کنیم و رنگاروم دشمنان
 افغانستان از آن استفاده نکرده نمایند

بقیه چه میخواهیم
 داشته باشیم ما میخواهیم دیگر از (بلی بلی صاحب) و
 (بچشم قربان) گذشته درد های اجتماعی را بصورت
 واضح به دیگر بگوئیم - خواهید فرمود که اینها -
 (میخواهیم - میخواهیم) بچه ذریعه تامین شده
 میتواند ؟ من میگویم بشوه اتحاد و پیاداری ملت و
 تائید رژیم شاه مشروطه و حکومت ملی که البته
 طبعاً مشمول به پارلمان خواهد بود تا همه طبقات در
 امور اجتماعی صدائی داشته باشند زیرا اکثرین ملت -
 کافی بیدار شده خادم و خائن را میشناسند

آبد گپ

شاغلی داوری

کدامیک مهم است ؟

مرچ و زردچوبه

یا

موتور تیز رفتار لوکس و جراب کبزد

پس از سالها بیاد رفیق دیرینه خود رجب خان افتیدم ولی کوجه که در سالهای گذشته موضع ملاقات من و رجب خان بود امروز از خیرات سر رئیس بلدییه فعال وجود ندارد - اول خواستم بریاست بلدییه رجوع کنم تا شاید درکش درش درک پیدا کنم - ولی همینکه سوپل باغ عمومی رسیدم نظرم بشواره قد پنخ رجب خان عزیز افتید - دیدم خیلی سراسیمه اینطرف و آنطرف میدود - گاهی باین و گاهی بآن دکاندار گردن را کج کرده چیزی میپرسد - مگر از سراسیمگی اش معلوم است جواب منفی میشوند - بدنبالش رسیدم صدا کردم ملتفت نشد - از آستینش گرفتم توجه نکرد بالاخر در بغل کشیدم گفتم خبر است - چرا اینقدر سراسیمه میدوی ؟ بدون اینکه بمن متوجه شود نفسک زده جواب داد : " بلیک مار کیت - بلیک مار کیت " میخواست خود را رها کند نگذاشتم و گفتم : آخر چه شده ؟ بیهین منکه دوست دیرینه تو ام - چرا اینقدر تغییر کردی ؟ همینکه نام دوست شنید ایستاده شد -

و تعبیه مرا شناخت با یک محبت فون العاده در آغوش گرفت با اینکه میخواست با حرارت زیاد با من صحبت کند باز هم دلش میلر زید سبب آن جو یا شدم گفت خبر نهایی که ورود سامان لوکس منع شده گفتم پس بشما چه بکنده گفت اگر دیگر چیز نباشد بدون زرد چوبه - نمیتوان رنگشورها را تغییر داد و هم میخواهم بعضی ضروریات دیگر خود را بیش از آنکه بازار سیاه جان ساخته

شود خریداری کنم گفتم از چه قبیل گفت از قبیل ترب تراش - بادام شکن - لبنی سگرت - دندان خلال لایتر سگرت و غیره که ما شاء اله در مملکت ما صرف زیاد هم دارد (۱)

گفتم اینکه در مملکت ما هیچ حرف و رواج ندارد - گفت برادر تو بسیار ساده هستی اگر حرف و رواج میداشت چرا ورود آن منع میشد نمی بینی موتورها ی لوکس تیز رفتار که قیمت یکی آن قیمت همین حد قلم سامان را در بر میگیرد منع نشده چونکه حرف و رواج دارد و نه نام جو راب کبزد گرفته شده عجیبتر اینکه سگرت منع نیست چرا که رواج دارد ولی لبنی سگرت که رواج ندارد منع شد - گفتم مرچ و زرد چوبه که هم رواج دارد و هم منع شده گفت بلی بعضی چیزهای خورد هست ولی در همان شماره که اعلان منع ورود مرچ و زرد چوبه نشر گردیده یکی از دوایر رسمی قرار دادی یک خرور و هشت سیر زردچوبه را خواسته بودند گفتم تو که در تنقید شهرت بین شهری داری چرا تنقید نمیکنی گفت میترسم زیر کدام ماده قانون جزا نیامیم گفتم کدام قانون جزا گفت ببخشید غرض من قانون مطبوعات است که درین روزها نشر گردیده که از قانون مطبوعات زیاد تر بقانون جزا شبا هت دارد گفتم خیر تنقید نکن پیشنهاد کن گفت درست ولی بعد از خریداری مرچ و زرد چوبه - این را گفت و خود را به دکان دیگری زد و رفت.

اشتراک

کابل	:	۳۱	افقانی	سالانه
ولایات	:	۴	در	در
خارج	:	۴	دالر	در
قیمت یک شماره . ۵ پول				